ترجمه متون دروس عربی نهم

دوره اول متوسطه

اَلدَّرْسُ الْاَوَّلُ

أَهْلاً وَ سَهْلاً

يَبْتَدِئُ الْعامُ الدِّراسِيُّ الْجَديدُ .يَذْهَبُ الطُّلّابُ وَ الطّالِباتُ إِلِىَ الْمَدرَسَةِ بِفَرِحٍ؛ هُمْ يحْمِلونَ حَقائِبَهُم؛ الشَّوارِعُ مَمْلوءَةٌ بِالْبَنينَ وَ الْبَناتِ .يَبْتَدِىءُ فصلُ الدِّراسَةِ وَ الْقِراءَةِ وَ الْكِتابَةِ وَ فصلُ الصَّداقَةبَينَ التَّلاميذِ.

سال تحصیلی جدید(نو)آغاز می شود(شروع می شود)دانش آموزان پسر و دختر باخوشحالی به مدرسه می روند، آنها کیف هایشان را برمی دارند(حمل می کنند)؛ خیابان ها پر از پسران و دختران است .فصل درس خواندن و خواندن و نوشتن و فصل دوستی میان دانش آموزان آغاز می شود.

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ)

به نام خداوند بخشنده مهربان

أَبْدَأُ بِاسْمِ اللهِ كَلامى أَذْكُرُ رَبّى عِنْدَ قيامى

با نام خدا سخنم را آغاز می کنم پروردگارم را هنگام برخاستنم یاد می کنم

أَبْدَأُ بِاسْمِ اللهِ دُروسى أَذْكُرُ رَبّى عِنْدَ جُلوسى

با نام خدا درس هایم را آغاز می کنم پروردگارم را هنگام نشستنم یاد می کنم.

أَقْرَأُ بِاسْمِ اللهِ كِتابى أَسْأَلُ رَبّى حَلَّ صِعابى

کتابم را با نام خدا می خوانم از پروردگارم، حلّ سختی هایم(مشکلاتم)رادرخواست می کنم(می خواهم)

مَكْتَبُنا نورٌ وَ حَياةٌ فيهِ دُعاءٌ، فيهِ صَلاةٌ

مکتبِ ما(مدرسه ما)روشنایی و زندگی است .در آن دعاست، در آن نماز است.

فيهِ عُلومٌ، فيهِ كَمالُ فيهِ كُنوزٌ، فيهِ جَمالُ

در آن دانش هاست، در آن کمال هست .در آن گنج هاست، در آن زیبایی هست.

يَتَخَرَّجُ مِنهُ الْعُلَماءُ وَ يُدَرِّسُ فيهِ الْحُكَماءُ

دانشمندان از آن فارغ التحصیل می شوند(دانش آموخته می شوند)و حکیمان در آن درس می خوانند.

ها كُتُبى أَنوارُ سَمائى مَرْحَمَةٌ، كَنْزٌ، كَدَوائى

هان، کتاب هایم روشنایی های آسمانم، مهربانی و گنج و مانند دارویم هستند.

أَبْدَأُ بِاسْمِ اللهِ أُمورى فَاسْمُ إِلهى، زادَ سُرورى

با نام خدا کارهایم را آغاز می کنم نامِ خدایم، شادی ام را افزون ساخت(زیاد کرد)

اَلدَّرْسُ الثّانی

قَوانینُ الْمُرورِ قانون های رانندگی

رَجَعَ سَجّادٌ مِنَ الْمَدرَسَةِ حَزیناً؛ عِنْدَما جَلَسَ عَلَی الْمائِدَةِ مَعَ أُسرَتِهِ، بَدَأَ بِالْبُکاءِ فَجْأَةً وَ ذَهَبَ إِلَی غُرفَتِهِ؛ ذَهَبَ أَبوهُ إِلَیهِ وَ تَکَلَّمَ مَعَهُ وَ سَأَلَهُ:«لِماذا ما أَکَلْتَ الطَّعامَ؟»

سجّاد با ناراحتی(اندوهگین)از مدرسه برگشت؛ وقتی که همراه خانواده اش بر سر سفرهٔ غذانشست، ناگهان شروع به گریه کرد و به اتاقش رفت پدرش نزد او رفت و با او سخن گفت و از اوپرسید :«چرا غذا نخوردی؟»

أَجابَ « :هَلْ تَعْرِفُ صَدیقی حُسَیناً؟ » قالَ : «نَعَم؛ أَعْرِفُهُ؛ هوَ وَلَدٌ ذَکیٌّ وَ هادِئٌ .ماذا حَدَثَ لَهُ؟ » أَجابَ سَجّادُ:

پاسخ داد :آیا دوستم حسین را می شناسی؟ گفت :بله؛ می شناسمش؛ او پسری باهوش و آرام است .چه اتّفاقی برایش افتاده است؟ سجّاد جواب داد:

«هوَ رَقَدَ فِی الْمُسْتَشفَی؛ تَصادَمَ بِالسَّیّارَةِ؛ حَدَثَ التَّصادُمُ أَمامی؛ عِندَما شاهَدْتُهُ علی الرَّصیفِ الْمُقابِلِ؛ نادَیْتُهُ؛ فَعَبَرَ الشّارِعَ فَجْأَةً وَ ما نَظَرَ إِلَی الْیَسارِ وَ الْیَمینِ؛ اِقْتَرَبَتْ سَیّارَةٌ مِنْهُ وَصَدَمَتْهُ».

«او در بیمارستان بستری شده است؛ با ماشین تصادف کرده است؛ تصادف جلوی من اتّفاق افتاد؛ وقتی که او را در پیاده رو روبه رو(مقابل)دیدم؛ او را صدایش زدم؛ از خیابان عبور کرد و به چپ و راست نگاه نکرد؛ اتومبیلی به او نزدیک شد و به او برخورد کرد».

قالَ أَبوهُ : «کَیْفَ حالُهُ اَلآنَ؟ » قالَ سجّادُ : «هوَ بِخَیرٍ؛ کانَتْ سُرْعَةُ السَّیّارَةِ قَلیلَةً.»

پدرش گفت :حالا حالش چطور است؟ سجّاد گفت :او خوب است؛ سرعت ماشین کم بود.

فِی الْیَومِ التّالی طَلَبَ الْمُدَرِّسُ مِنْ تَلامیذِهِ کِتابَةَ قَوانینِ الْمُرورِ فی صَحیفَةٍ جِداریَّةٍ.

روز بعد، معلّم از دانش آموزانش خواست قوانین رانندگی را در یک روزنامه دیواری بنویسند.

(در روز آینده معلّم از دانش آموزانش نوشتنِ قوانین رانندگی را در یک روزنامه دیواری درخواست کرد).

ثُمَّ طَلَبَ مُدیرُ الْمَدرَسَةِ مِنْ إِدارَةِ الْمُرورِ شَرحَ إِشاراتِ الْمُرورِ فِی الْمَدرَسَةِ.

سپس مدیر مدرسه از اداره راهنمایی و رانندگی خواست علامت های راهنمایی و رانندگی راشرح دهند.

جاءَ شُرطیُّ الْمُرورِ وَ شَرَحَ الْإِشاراتِ اللازِمَةَ لِلتَّلامیذِ وَ أَمَرَهُم بِالْعُبورِ مِنْ مَمَرِّ الْمُشاةِ.

پلیس راهنمایی و رانندگی آمد و علامت های لازم را برای دانش آموزان شرح داد و به آنها دستورداد از گذرگاه پیاده(خط کشی عابر پیاده)عبور کنند

کَتَبَ التَّلامیذُ صَحیفَةً جِداریَّةً وَ رَسَموا فیها عَلاماتِ الْمُرورِ وَ شَرَحوا مَعانیَها.

دانش آموزان یک روزنامه دیواری نوشتند و در آن علامت های راهنمایی و رانندگی را نقّاشی (رسم کردند)و معانیِ آن را شرح دادند.

اَلدَّرْسُ الثّالِثُ

قِصَّةُ الْأَخَوَیْنِ

جِسْرُ الصَّداقَةِ :پلِ دوستی

كانَ حميدٌ وَ سعيدٌ أخَوَينِ فی مَزرَعَةِ قَمحٍ؛ فی أحَدِ الْأيّامِ وَقَعَتْ عَداوَةٌ بَيْنَهُما وَغَضِبَ الْأخُ الْأكْبَرُ «حَميدٌ » عَلَی الْأخِ الْأصْغَرِ «سَعيدٍ » وَ قالَ لَهُ:«اُخْرُجْ مِنْ مَزرَعَتی».

حمید و سعید دو برادر در یک مزرعه گندم(در مزرعه گندمی)بودند؛ در یکی از روزهامیانشان دشمنی افتاد و برادر بزرگ تر حمید بر برادر کوچک تر خشم گرفت و به او گفت :از مزرعه ام خارج شو .

وَ قالَتْ زَوجَةُ حميدٍ لِزَوجَةِ سعيدٍ : «اُخْرُجی مِنْ بَيتِنا»

و همسر حمید به همسر سعید گفت :از خانه مان خارج شو .

فی صَباحِ أحَدِ الْأيّامِ طَرَقَ رَجُلٌ بابَ بَيْتِ حميدٍ؛ عِنْدَما فَتَحَ حميدٌ بابَ الْبَيتِ؛ شاهَدَنَجّاراً؛ فَسَأَلَهُ : «ماذا تَطْلُبُ مِنّی؟» در صبح یکی از روزها مردی درِ خانه حمید را زد؛ وقتی که خانه را باز کرد؛ نجّاری را دید و از او پرسید :از من چه می خواهی؟

أجابَ النَّجّارُ : «أبْحَثُ عَنْ عَمَلٍ؛ هَل عِنْدَکَ عَمَلٌ؟ »

نجّار جواب داد :دنبالِ کاری می گردم(در جست و جوی کاری هستم)؛ آیا کاری داری؟

فَقالَ حميدٌ : «بالتَّأكيد؛ عِندی مُشكِلَةٌ وَ حَلُّها بِيَدِکَ ».

حمید گفت:البتّه؛ مشکلی دارم و حلّ آن در دست توست .

قالَ النَّجّارُ:«ما هِیَ مُشكِلَتُکَ؟ » أجابَ حميدٌ: «ذلِکَ بَيتُ جاری؛ هوَ أخی وَ عَدوّی؛ اُنْظُرْإلَی ذلِکَ النَّهْرِ؛ هوَ قَسَّمَ الْمَزرَعَةَ إلَی نِصفَينِ بِذلِکَ النَّهرِ؛ إنَّهُ حَفَرَ النَّهْرَ لِأنَّهُ غَضْبانُ عَلَیَّ.عِندی أخْشابٌ كَثيرَةٌ فِی الْمَخْزَنِ؛ رَجاءً، اِصْنَعْ جِداراً خَشَبيّاً بَينَنا ».

نجّار گفت :مشکلت چیست؟ حمید جواب داد :آن خانه همسایه ام است؛ او برادرم ودشمنم است؛ به آن رودخانه نگاه کن؛ او مزرعه را با آن نهر(جوی)به دو نیم تقسیم کرده است؛ اونهر را کَنده است(حفر کرده)؛ زیرا از من عصبانی است (بر من خشمگین است .)چوب های بسیاری در انبار دارم؛ لطفاً دیواری چوبی میان ما بساز.

ثُمَّ قالَ لِلنَّجّارِ : «أنا أذْهَبُ إلَی السّوقِ وَ أرجِعُ مَساءً .» عِنْدَما رَجَعَ حميدٌ إلَی مَزرَعَتِهِ مَساءً تَعَجَّبَ كَثيراً؛ النَّجّارُ ما صَنَعَ جِداراً؛ بَلْ صَنَعَ جِسْراً عَلَی النَّهْرِ؛ فَغَضِبَ حميدٌ وَ قالَ لِلنَّجّارِ: «ماذا فَعَلْتَ؟ !لِمَ صَنَعْتَ جِسْراً؟ !» سپس به نجّار گفت :من به بازار می روم و بعد از ظهر(اوّل شب)برمی گردم .هنگامی که حمید بعد از ظهر به مزرعه اش برگشت خیلی تعجّب کرد؛ نجّار دیواری نساخت؛ بلکه پلی را روی نهر ساخت، پس حمید خشمگین شد و به نجّار گفت :چه کردی؟ ! (چه کارکرده ای؟)!چرا پل ساختی؟(!ساخته ای؟)!

فی هذا الْوَقتِ وَصَلَ سعيدٌ وَ شاهَدَ جِسْراً فَحَسِبَ أنَّ حميداً أمَرَ بِصُنْعِ الْجِسْرِ؛ فَعَبَرَ الْجِسْرَ وَبَدَأَ بِالْبُكاءِ وَ قَبَّلَ أخاهُ وَ اعْتَذَرَ؛ در این وقت سعید رسید و پلی را دید و گمان کرد که حمید به ساختن پل دستور داده است پس، از پل عبور کرد و شروع به گریستن کرد و برادرش را بوسید و عذرخواست؛

ذَهَبَ حميدٌ إلَی النَّجّارِ وَ شَكَرَهُ وَ قالَ : «أنتَ ضَيفی لِثَلاثَةِ أيّامٍ».

حمید به سوی نجّار رفت و از او تشکّر کرد و گفت :تو برای سه روز مهمان من هستی.

اِعْتَذَرَ النَّجّارُ وَ قالَ: «جُسورٌ كَثيرَةٌ باقِيَةٌ؛ عَلَیَّ الذَّهابُ لِصُنْعِها».

نجّار عذرخواهی کرد و گفت:پل های زیادی مانده است؛ باید برای ساختنِ آنها بروم.

من كَلامِ رَسولِ اللهِ(ص):
اِثْنانِ لا يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِما :قاطِعُ الرَّحِمِ وَ جارُ السّوءِ .
دو تن خداوند به آنها نگاه نمی کند :بُرنده پیوند خویشان و همسایه بد.

اَلدَّرْسُ الرّابِعُ

اَلصَّبرُ مِفتاحُ الْفَرَجِ :صبر کلید گشایش است

وَقَعَتْ هذهِ الْحِكايَةُ قَبْلَ أَربَعينَ سَنَةً في بِلادٍ؛ ذَهَبَ اثْناعَشَرَ طالِباً مِنَ طُلّابِ الْجامِعَةِ مَعَ أُستاذِهِم إِلَى سَفْرَةٍ عِلْمِيَّةٍ لِتَهيئَةِ أَبْحاثٍ عَنِ الْسَّماكِ؛
این حکایت چهل سال پیش در کشوری اتّفاق افتاده است؛ دوازده دانشجو از دانشجویان دانشگاه همراه استادشان برای تهیّه پژوهش هایی درباره ماهی ها به گردشی علمی(سفری علمی)رفتند.
كانَتْ مياهُ الْبَحرِ هادِئَةً؛ فَجأَةً ظَهَرَ سَحابٌ فِي السَّماءِ؛ ثُمَّ عَصَفَتْ رياحٌ شَديدَةٌ وَ صارَ الْبَحرُ مَوّاجاً .
آب های دریا آرام بود؛ ناگهان ابری در آسمان آشکار شد(ظاهر شد)؛ پس بادهای سختی (شدیدی) وزید(وزیدند)و دریا توفانی شد.
فَأَصابَتْ سَفينَتُهُم صَخْرَةً؛ فَخافوا؛ السَّفينَةُ انْكَسَرَتْ قَليلاً وَلكِنَّها ما غَرِقَتْ؛ عِندَما وَصَلوا إِلَى جَزيرَةٍ مَجهولَةٍ، فَرِحوا كَثيراً وَ شَكَروا رَبَّهُم وَ نَزَلوا فيها؛ کشتیشان به صخره ای(تخته سنگی)برخورد(اصابت کرد)؛ کشتی کمی شکست، ولی غرق نشد؛ وقتی که به جزیره ای(خشکی ای)رسیدند، بسیارخوشحال شدند و پروردگارشان را شکر کردند و در آن پیاده شدند(.نازل شدند)
مَضَى يَومانِ؛ فَما وَجَدوا أَحَداً فِي الْجَزيرَةِ و ما جاءَ أَحَدٌ لِنَجاتِهِم؛ قالَ لَهُمُ الْسُتاذُ : «يا شَبابُ، عَلَيكُم بِالْمُحاوَلَةِ .
اِسْمَعوا كَلامي وَ اعْمَلوا بِهِ كَأَنَّهُ ما حَدَثَ شَيءٌ .عَلَيْكُم بِمُواصَلَةِ أَبْحاثِكُم »
دو روز گذشت و کسی را در جزیره پیدا نکردند و کسی برای نجاتشان(رهایی شان)نیامد؛استادشان به آنها گفت :ای جوانان، باید تلاش کنید(.تلاش بر شما لازم است؛)سخنم را گوش کنید و به آن عمل کنید؛ گویا(انگار، مثل اینکه)چیزی نشده است(.چیزی اتّفاق نیفتاده است).باید پژوهش هایتان(تحقیقاتتان)را ادامه دهید(.ادامه دادن پژوهش هایتان برشما لازم است).
ثمَّ قسَّمَهمُ إِلىَ أَربَعَةِ أَفرِقَةٍ وَ قالَ لِلفَريقِ الْاوَّلِ: «يا طُلّابُ، ابحَثوا عَنْ صَيدٍ وَ اجْمَعوا الحَطَبَ»
سپس آنها را به چهار گروه(تیم)تقسیم کرد و به گروه اوّل گفت:ای دانشجویان، دنبال صیدی بگردید و هیزم جمع کنید.
وَ قالَ لِلْفَريقِ الثّانى: «يا طالِبان، اِجلِبا بَعْضَ الْشَياءِ الضَّروريَّةِ مِنَ السَّفينَةِ » و به گروه دوم گفت:ای دانشجوها(دو دانشجو)مقداری اشیای ضروری از کشتی بیاورید.
وَ قالَ لِلْفَريقِ الثّالِثِ: «يا طالِباتُ، أُطْبُخْنَ لَنا طَعاماً .»
و به تیم سوم گفت :ای دختران دانشجو، غذایی برایمان بپزید .
وَ قالَ لِلْفَريقِ الرّابِعِ : «يا طالِبَتان، اِبْحَثا عَنْ مَوادَّ غِذائِيَّةٍ .»
وبه تیم چهارم گفت: ای دانشجویان دختردنبال مواد غذایی بگردید.

ثُمَّ قالَ لِلْجَميعِ :(اصْبِروا؛ إنَّ اللهَ مَعَ الصّابِرينَ) مَضَى أُسْبوعٌ .فی یَومٍ مِنَ الْأَیّامِ نَزَلَ مَطَرٌشَدیدٌ وَ أَصابَتْ صاعِقَةٌ سَفینَتَهُم فَاحْتَرَقَت .قالَ الطُّلّابُ: «لا رَجاءَ لِنَجاتِنا .» فَقَرَأَ الْسُتاذُ هذِهِ الْآیَةَ (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا اصْبِروا) .سپس به همگی گفت :صبر کنید؛ زیرا(قطعاً)خدا با صبرکنندگان است .یک هفته(هفته ای)گذشت .در روزی از روزها باران شدیدی بارید(نازل شد)و صاعقه ای به کشتیشان برخورد کرد(اصابت کرد)و کشتی آتش گرفت .دانشجوها گفتند: «هیچ امیدی به نجاتمان نیست .» پس استاد این آیه را خواند(ای کسانی که ایمان آورده اید صبر کنید).

حَزِنَ الطُّلّابُ وَ قالوا: «فَقَدْنا سَفینَتَنا .» وَ بَعْدَ أداءِ الصَّلاةِ وَ الدُّعاءِ صَرَخَ أَحَدُهُم بَغْتَةً:

دانشجوها ناراحت شدند(غمگین شدند)و گفتند :کشتیمان را از دست دادیم .و پس ازبه جا آوردن(انجام، ادای)نماز و دعا یکی از ایشان ناگهان فریاد زد.

«اُنظُروا یا زُمَلائی .اُنظُرْنَ یا زَمیلاتی .تِلْکَ سَفینَةٌ حَربیّةٌ تَقتَرِبُ مِنّا .»

ای پسران هم کلاسی ام، نگاه کنید .ای دختران هم کلاسی ام نگاه کنید .آن یک کشتی جنگی است که به ما نزدیک می شود.

السَّفینَةُ الْحَربیَّةُ اقتَرَبَتْ مِنْهُم وَ نَزَلَ مِنها جُنودٌ .فَرِحَ الطُّلّابُ وَ سَأَلوا الْجُنودَ : «کَیفَ وَجَدْتُم مَکانَنا؟ » أَجابَ الْجُنودُ : «رَأَیْنا دُخاناً مِنْ بَعیدٍ .فَأَتَیْنا وَ شاهَدْناکُم»

کشتی جنگی به آنها نزدیک شد و سربازان از آن پیاده شدند .دانشجویان خوشحال شدند واز سربازان پرسیدند:چگونه جای ما را پیدا کردید؟ !سربازان جواب دادند :دودی را از دوردست دیدیم .پس آمدیم و شما را دیدیم

اَلدَّرْسُ الْخامِسُ

پیام متن درس دربارهٔ تلاش و امید است .﴿لَیسَ لِلْانسانِ إِلَّا مَا سَعَی﴾

الرَّجاءُ :امید

کانَتْ مَجْموعَةٌ مِنَ الْحَیَواناتِ فی غابَةٍ؛ اَلأَسدُ و الثَّعلَبُ و الذِّئبُ و الغَزالَةُ و الکَلبُ و...

گروهی از جانوران(حیوانات)در جنگلی بودند؛ شیر،روباه،گرگ،آهو،سگ و...

فی یَومٍ مِنَ الْأَیّامِ جاءَ سِتَّةُ صَیّادینَ وَ حَفَروا حُفرَةً عَمیقَةً ثُمَّ سَتَروها لِصَیدِ الْحَیَواناتِ وَبَیعِها لِحَدیقَةِ الْحَیَواناتِ .

وَقَعَ ثَعلَبٌ وَ غَزالَةٌ فِی الْحُفرَةِ بَغتَةً؛ فَطَلَبا مُساعَدَةً؛ در روزی از روزهاشش شکارچی(صیّاد)آمدند و چاله گودی(حفره عمیقی)کندند سپس آن را برای شکار(صید)حیوانات و فروش آنها به باغ وحش پوشاندند .روباهی و آهویی ناگهان در حفره افتادند و کمک خواستند.

لکِنَّ الْحَیَواناتِ هَرَبْنَ لِأَنَّهُنَّ سَمِعْنَ مِنْ بَعیدٍ أَصواتَ الصَّیّادینَ .حاوَلَ الثَّعلَبُ وَ الْغَزالَةُ لِلنَّجاةِ؛ولی حیوانات فرار کردند؛ زیرا از دور دست صداهای شکارچی ها را شنیدند .روباه و آهو برای رهایی(نجات)تلاش کردند.

بَعدَ دَقائِقَ، قالَتْ حَمامَةٌ لِلثَّعلَبِ : «لا فائِدَةَ لِلْمُحاوَلَةِ .لا تَصْعَدْ .أَنتَ لا تَقْدِرُ .لَقَدْ جَرَّحْتَ بَدَنَکَ .»

پس از چند دقیقه ،کبوتری به روباه گفت :تلاش هیچ فایده ای ندارد(.هیچ فایده ای برای تلاش نیست) بالا نیا.تو نمی توانی .بدنت را زخمی کردی .

وَ قالَ کَلبٌ لِلْغَزالَةِ : «لا رَجاءَ لِنَجاتِکِ .لا تَصْعَدی .أَنتِ لا تَقْدِرینَ .لَقَدْ جَرَّحْتِ بَدَنَکِ .»

و سگی به آهو گفت :امیدی به نجات تو نیست .بالا نیا .تو نمی توانی .بدنت را زخمی کردی .

حاوَلَ الثَّعلَبُ وَ الْغَزالَةُ الْخُروجَ مَرَّةً أُخرَی وَلکِنْ بِدونِ فائدَة.

روباه و آهو برای بیرون آمدن بار دیگر تلاش کردند ولی بی فایده بود.

یَئِستِ الْغَزالَةُ وَ بَقِیَتْ فی مَکانِها وَلکِنَّ الثَّعلَبَ حاوَلَ کَثیراً.

آهو نا امید شد و در جایش ماند، ولی روباه خیلی تلاش کرد.

قالَتْ لَهُ الْحَمامَةُ : «أَنتَ لا تَقْدِرُ، لِمَ تُحاوِلُ؟ !اِقْبَلْ مَصیرَکَ .»

کبوتر به او گفت :تو نمی توانی، چرا تلاش می کنی؟ !سرنوشتت را بپذیر(.قبول کن)

لکِنَّ الثَّعلَبَ خَرَجَ مِنَ الْحُفرَة .فی ذلِکَ الْوَقتِ وَصَلَ هُدهُدٌ وَ قالَ:

ولی روباه از حفره بیرون آمد .در این(آن)هنگام هدهد رسید و گفت:

«أَنَا أَعْرِفُ هذَا الثَّعلَبَ؛ هوَ ثَقیلُ السَّمْعِ؛ هوَ ظَنَّ أَنَّ الْحَمامَةَ تُشَجِّعُهُ عَلَی الْخُروجِ.»

من این روباه را می شناسم؛ او کم شنواست؛(سنگین گوش است).او گمان کرده است که کبوتراو را تشویق به بیرون آمدن می کند .

قالَتِ الْحَیَواناتُ : «نَحنُ ظَلَمْنا الْغَزالَةَ .عَلَینا بِمُساعَدَتِها .»

حیوانات گفتند :ما به آهو ستم کردیم(.ظلم کردیم)باید به او کمک کنیم .

قالَتِ الْحَمامَةُ لِلْغَزالَة: «اُخْرُجی .أَنتِ تَقدِرینَ عَلَی الْخُروجِ بِسُهولَة .لا تَیْأَسی.» کبوتر به آهوگفت :بیرون بیا(.خارج شو)تو به آسانی می توانی بیرون بیایی(.خارج شوی)ناامید نشو(.مأیوس نشو)

حاوَلَتِ الْغَزالَةُ الْخُروجَ مَرَّةً أُخْرَی فَخَرَجَتْ وَ فَرِحَتِ الْحَیَواناتُ.

آهو یک بار دیگر تلاش کرد و بیرون آمد و حیوانات خوشحال شدند.

قالَ رَسولُ اللّهِ(ص):مَنْ طَلَبَ شَیْئاً وَ جَدَّ، وَجَدَ.

هرکس چیزی بخواهد و تلاش کند، موفّق می شود(هرکس چیزی خواست و تلاش کرد، موفّق شد).

اَلدَّرْسُ السّادِسُ

پیام درس نقش رفتار انسان ها در جامعه است؛ چه بسا سخن، رفتار و تصمیمی زندگی یک فرد را نابود کند، یابه عکس در زندگی او تأثیر مثبت داشته باشد

تَغْییرُ الْحَیاة :تغییر زندگی

اِبتَدَأَ الْعامُ الدِّراسیُّ الْجَدیدُ وَ ذَهَبَ تَلامیذُ الْقَریَةِ إِلَی الْمَدرَسَةِ .کانَتِ القَریةُ صَغیرةً و جَمیلةً.دَخَلَتِ الْمُدَرِّسَةُ فِی الصَّفِّ الرّابِعِ.

سال تحصیلی نو(جدید)آغاز شد و دانش آموزان روستا به مدرسه رفتند .آن روستا کوچک وزیبا بود خانم معلّم وارد کلاس چهارم شد.

کانَ الصَّفُّ مُزدَحِماً .قالَتِ الْمُدَرِّسَةُ لِلْبَنینَ :«اِجْلِسوا عَلَی الْیَمینِ .» وَ قالَتْ لِلْبَناتِ: «اِجْلِسْنَ عَلَی الْیَسارِ»

کلاس شلوغ بود .خانم معلّم به پسرها گفت:سمت راست بنشینید .و به دخترها گفت:سمت چپ بنشینید .

هیَ شاهَدَتْ تِلمیذَةً راسِبَةً بِاسْمِ «سارة » .فَحَزِنَتْ وَ ذَهَبَتْ لِمُشاهَدَةِ مِلَفِّها لِلاِطِّلاعِ عَلَی ماضیها.

او دانش آموزی مردود به نام ساره را دید(مشاهده کرد .)ناراحت شد(اندوهگین شد)و برای دیدن پرونده اش و برای آگاه شدن(اطّلاع)بر گذشته اش رفت.

فی مِلَفِّ السَّنَةِ الْأُولَی :هیَ تِلمیذةٌ جَیِّدَةٌ جِدّاً .تَکتُبُ واجِباتِها جَیِّداً .هیَ نَشیطَةٌو ذَکیَّةٌ .

درپروندهٔ سال نخست :او دانش آموزی بسیار کوشاست .تکلیف هایش را خوب می نویسد .او فعّال (چالاک)است.

وَ فی مِلَفِّ السَّنَةِ الثّانیَةِ :هیَ تِلمیذةٌ جَیِّدَةٌ جِدّاً .لکِنَّها حَزینَةٌ .أُمُّها راقِدَةٌ فِی الْمُستَشفَی .

در پروندهٔ سال دوم :او دانش آموزی بسیار کوشاست .ولی غمگین است .مادرش در بیمارستان بستری (خوابیده)است.

وَ فی مِلَفِّ السَّنَةِ الثّالِثَةِ :هیَ فَقَدَتْ والِدَتَها فی هذِهِ السَّنَةِ .هیَ حَزینةٌ جِدّاً.

و در پروندهٔ سال سوم :او مادرش را امسال(در این سال)از دست داد .او بسیار غمگین است.

وَ فی مِلَفِّ السَّنَةِ الرّابِعَةِ :هیَ تَرَکَتِ الدِّراسَةَ وَ لا تُحِبُّ الْمَدرَسَةَ وَ تَنامُ فِی الصَّفِّ.

و در پروندهٔ سال چهارم :او درس خواندن را ترک کرد و مدرسه را دوست ندارد و در کلاس می خوابد.

الْمُدَرِّسَةُ لامَتْ نَفْسَها وَ غَیَّرَتْ طَریقَةَ تَدریسِها.

خانم معلّم خودش را سرزنش(ملامت)کرد و روش تدریسش را تغییر داد.

بَعدَ مُدَّةٍ فی حَفْلَةِ میلادِ الْمُدَرِّسَةِ جَلَبَ التَّلامیذُ هَدایا لَها وَ جَلَبَتْ سارة لِمُدَرِّسَتِها هَدیَّةً فی وَرَقَةٍ صَحیفَةٍ.

پس از مدّتی دانش آموزان در جشن تولّد(زادروز)خانم معلّم برایش هدیه هایی آوردند و ساره برای خانم معلّمش هدیه ای در برگهٔ(ورقهٔ)روزنامه ای آورد.

کانَتِ الْهَدیَّةُ زُجاجَةَ عِطرِ أُمِّها، فیها قَلیلٌ مِنَ الْعِطرِ فَضَحِکَ التَّلامیذُ؛ فَقالَتِ الْمُدَرِّسَةُ لِلْبَنینَ : «لاتَضْحَکوا » وَ قالَتْ لِلْبَناتِ : «لاتَضحَکْنَ » .الْمُدَرِّسَةُ عَطَّرَتْ نَفْسَها بِذلِکَ الْعِطْرِ .آن هدیه شیشهٔ عطر مادرش بود که اندکی عطر در آن بود و دانش آموزان خندیدند؛ خانم معلّم به پسرها گفت:نخندید و به دخترها گفت:نخندید .خانم معلّم با آن عطر به خودش عطر زد(.خودش را معطّرکرد؛ خودش را خوشبو کرد).

جاءَتْ سارة عِندَ مُدَرِّسَتِها وَ قالَتْ : «رائِحَتُکِ مِثلُ رائِحَةِ أُمّی.»

ساره نزد معلّمش آمد و گفت :بوی(رایحهٔ)تو مانند بوی مادرم است .

شَجَّعَتِ الْمُدَرِّسَةُ سارة؛ فَصارَتْ تِلمیذةً مِثالیّةً .خانم معلّم ساره را تشویق کرد و او دانش آموزی موفّق شد.

وَ بَعدَ سَنَواتٍ ؛ اِسْتَلَمَتِ الْمُدَرِّسَةُ رِسالَةً مِنْ سارة مَکتوبَةً فیها :«أَنتِ أَفضَلُ مُعَلِّمَةٍ شاهَدْتُهافی حَیاتی .أَنتِ غَیَّرْتِ مَصیری .أَنا الْآنَ طَبیبَةٌ .» و پس از چند سال؛ خانم معلّم نامه ای از ساره دریافت کرد که در آن نوشته شده بود : تو بهترین معلّمی هستی که در زندگی ام دیده ام .تو سرنوشتم را تغییر دادی .من حالا پزشک هستم .

وَ بَعدَ مُدّ ة، اِسْتَلَمَتِ الْمُدَرِّسَةُ رِسالَةً أُخْرَی مِنَ الطَّبیبَةِ سارة؛ طَلَبَتْ مِنْهَا الْحُضورَ فی حَفلَةِزَواجِها وَ الْجُلوسَ فی مَکانِ أُمِّ الْعَروسِ .و پس از مدّتی، خانم معلّم نامه ای دیگر(نامه دیگری)را ازخانم دکتر ساره دریافت کرد که در آن از وی حضور در جشن عروسی اش و نشستن در جایگاه مادرعروس را خواسته بود(.خواست)

عِندَما حَضَرَتْ مُدَرِّسَتُها فی حَفلَةِ زَواجِها؛ قالَتْ لَها سارة :شُکراً جَزیلاً یا سَیِّدَتی؛ أَنتِ غَیَّرْتِ حَیاتی .فَقالَتْ لَها الْمُدَرِّسَةُ: «لا یا بِنتی؛ أَنتِ غَیَّرْتِ حَیاتی؛ فَعَرَفْتُ کَیفَ أُدَرِّسُ .» هنگامی که خانم معلّم در جشن عروسی اش حاضر

شد؛ ساره به او گفت :ای خانمِ من(خانم)!، تو زندگی ام را تغییردادی .پس خانم معلّم به او گفت:نه ای دخترم، تو زندگی ام را تغییر دادی؛ پس یاد گرفتم(آموختم)چگونه درس بدهم .

اَلدَّرْسُ السّابِعُ

مُخْتَبَرُ إديسون

ثَمَرَةُ الْجِدِّ :میوهٔ تلاش(دسترنج)

كانَ إديسون فِي السّابِعَةِ مِنْ عُمرِهِ، عِندَما عَجَزَتْ أُسْرَتُهُ عَنْ دَفْعِ نَفَقاتِ دِراسَتِهِ :فَطَرَدَهُ مُديرُمَدرَسَتِهِ مِنَ الْمَدرَسَةِ وَ قالَ عَنهُ : «إنَّهُ تِلْميذٌ أحمَقُ .» فَصارَ بائِعَ الْفَواكِهِ؛ ادیسون در سنّ هفت سالگی بود،(هفت ساله بود) هنگامی که خانواده اش از پرداختِ هزینه های تحصیلش(درس خواندنش)درماند(عاجز شد)، پس مدیر مدرسه اش او را از مدرسه راند(بیرون کرد، طرد کرد)و در باره اش گفت :اودانش آموزی نادان است .پس میوه فروش شد.

وَلكِنَّهُ ما تَرَكَ الدِّراسَةَ؛ بَلْ دَرَسَ بِمُساعَدَةِ أُمِّهِ؛ هِيَ ساعَدَتْهُ كَثيراً .كانَ إديسون ثَقيلَ السَّمْعِ بِسَبَبِ حادِثَةٍ أَوْ مَرَضٍ أصابَهُ أيّامَ الطُّفولَةِ.

ولی او تحصیل(درس خواندن)را ترک نکرد؛ بلکه به کمک مادرش درس خواند .او خیلی کمکش کرد.ادیسون به سبب حادثه ای یا بیماری ای که روزهای کودکی دچارش شده بود(دچارش شد)کم شنوا بود.

تِمْثالُ إديسون أمامَ الْجِسْر :تندیس(مجسّمه)ادیسون رو به روی پُل

إديسونُ أَحَبَّ الْكيمياءَ .فَصَنَعَ مُختَبَراً صَغيراً فِي مَنزِلِهِ وَ بَعدَ مُدَّةٍ قَدَرَ عَلَى شِراءِ بَعضِ الْمَوادِّالْكيمياوِيَّةِ وَ الْأَدَواتِ الْعِلْمِيَّةِ؛ ادیسون شیمی را دوست داشت .پس آزمایشگاهی کوچک در خانه اش ساخت و پس از مدّتی توانست برخی موادّ شیمیایی و ابزارهای علمی را بخرد(.قادر به خریدن برخی موادّ شیمیایی و ابزارهای علمی شد).

وَ بَعدَ مُحاوَلاتٍ كَثيرَةٍ صارَ مَسؤولاً فِي أَحَدِ الْقِطاراتِ وَ قَدَرَ عَلَى شِراءِ آلَةِ طِباعَةٍ وَ وَضَعَها فِي عَرَبَةِ الْبَضائِعِ،

و پس از تلاش های بسیاری مسئولِ یکی از(مسئول در یکی از)قطارها شد و توانست دستگاه چاپی بخرد و آن را در واگن کالاها گذاشت،

وَ فِي السَّنَةِ الْخامِسَةَعَشْرَةَ مِنْ عُمرِهِ كَتَبَ صَحيفَةً أُسْبوعِيَّةً وَ طَبَعَها فِي الْقِطارِ .و در سنّ پانزده سالگی روزنامه ای هفتگی نوشت و آن را در قطار چاپ کرد.

فِي أَحَدِ الْأيّامِ انْكَسَرَتْ إحْدَى زُجاجاتِ الْمَوادِّ الْكيمياوِيَّةِ فِي الْمَطْبَعَةِ؛ فَحَدَثَ حَريقٌ فَطَرَدَهُ رَئيسُ الْقِطارِ وَ عِندَما أَنْقَذَ طِفلاً مِنْ تَحتِ الْقِطارِ، جَعَلَهُ والِدُ الطِّفلِ رَئيساً فِي شَرِكَتِهِ .در یکی از روزهایکی از شیشه های موادّ شیمیایی در چاپخانه شکسته شد(شکست)و آتش سوزی روی داد و رئیس قطار او را بیرون کرد(طرد کرد)و وقتی که کودکی را از زیر قطار نجات داد، پدرِ کودک او را رئیس شرکتش کرد.

كانَ إديسون مَشغولاً فِي مُختَبَرِهِ لَيلاً وَ نَهاراً .هوَ أَوَّلُ مَنْ صَنَعَ مُختَبَراً لِلْأَبْحاثِ الصِّناعِيَّةِ.

ادیسون شب و روز در آزمایشگاهش مشغول بود .او نخستین کسی بود که آزمایشگاهی برای پژوهش های صنعتی ساخت.

اِخْتَرَعَ إديسون أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ اخْتِراعٍ مُهِمٍّ؛ مِنهَا الطّاقَةُ الْكَهرَبائِيَّةُ وَ الْمِصباحُ الْكَهْرَبـائِيُّ وَ مُسَـجِّلُ الْموسـيقَى و الصُّوَرُ الْمُتَحَرِّكَةُ وَ آلَةُ السّينَما وَ بَطّارِيَّةُ السَّيّارَةِ وَ الطّاقَةُ الْكَهرَبائِيَّةُ فی هذَا الْعَصرِ سَبَبٌ رَئِيسیٌّ لِتَقَدُّمِ الصِّناعاتِ الْجَديدَةِ .ادیسون بیشتر از هزار اختراع مهم اختراع کرد.(ادیسون بیش از هزار اختراع مهم داشت).از آن جمله نیروی برق، چراغ برق، ضبط کنندهٔ موسیقی،عکس های متحرّک، دستگاه سینما و باتری خودرو و نیروی برق در این روزگار دلیل اصلی پیشرفت صنایع نوین بوده است.

(إنَّ الَّذينَ آمَنوا وَ عَمِلوا الصّالِحاتِ إنّا لا نُضيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً) الْكَهف30

قطعاًکسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، ما پاداش کسی را که کار نیکو کند تباه نمی کنیم.

اَلدَّرْسُ الثّامِنُ

حِوارٌ بَينَ الزّائِرِ وَ سائِقِ سَيّارَةِ الْأُجْرَةِ:

گفت و گویی میان زائر و رانندهٔ تاکسی

السَّلامُ عَلَيكُم .عَلَيكُمُ السَّلامُ وَ رَحمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ .أَينَ تَذْهَبونَ؟

سلام برشما(درود بر شما .)درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد.کجا می روید؟

نَذْهَبُ إلَى مُتْحَفِ مَكَّةَ الْمُكَرَّمَة .أَهلاً وَ سَهلاً بِكُم .تَفَضَّلوا .اِرْكَبوا.

به موزهٔ مکّهٔ مکرّمه می رویم .خوش آمدید .بفرمایید .سوار شوید.

كَمْ ريالاً تَأْخُذُ مِنّا؟ أَربَعينَ ريالاً.

چند ریال از ما می گیری؟ چهل ریال.

الْأُجرَةُ غالِيَةٌ .نَحنُ ثَلاثَةُ أشخاص .عَفواً؛ ثَلاثونَ ريالاً .لِكُلِّ زائِرٍ عَشَرَةُ ريالات.

کرایه گران است .ما سه نفریم .ببخشید؛ سی ریال .برای هر زائری ده ریال.

هَلْ تَقْبَلُ النُّقودَ الْإيرانيَّة؟ نَعَم .لا بَأْسَ .يا شَبابُ، هَلْ أَنتُم إيرانيّون؟

آیا پول ایرانی می پذیرید؟ بله؛ اشکالی ندارد .ای جوان ها، آیا شما ایرانی هستید؟

نَعَم وَ مِنْ أَينَ أَنتَ ؟ أَنا باكِستانيٌّ وَ أَشْتَغِلُ هُنا .فی وَطَنی كُنتُ أَشتَغِلُ فی الْمَزرَعَة.

بله و شما اهل کجا هستید؟ من پاکستانی هستم و اینجا کار می کنم .درمیهنم در مزرعه کار می کردم.

أَ رَأَيْتَ الْمُتحَفَ حَتَّى الْآنَ؟ لا؛ ما رَأَيْتُهُ .ما عِندی فُرصَةٌ.

آیا تا حالا موزه را دیده ای؟ نه؛ ندیده ام .فرصت ندارم(.فرصتی ندارم)

لِماذا ما ذَهَبْتَ إلَى هُناكَ؟ !لِأَنّی أَشْتَغِلُ مِنَ الصَّباحِ حَتَّى الْمَساءِ.

چرا به آنجا نرفته ای؟ زیرا من از صبح تا شب کار می کنم.

عَفواً .كَمِ السّاعَةُ؟ الْعاشِرَةُ تَماماً.

ببخشید .ساعت چند است؟ ده تمام.

تَعالَ مَعَنا .ثُمَّ نَرْجِعُ مَعاً؛

همراه ما بیا .سپس باهم برمی گردیم.

هَل تَقْبَلُ؟ لا؛ لا أَقدِرُ .شُكراً جَزيلاً.

آیا می پذیری؟(قبول می کنی؟)نه؛ نمی توانم .بسیار سپاسگزارم.

حِوارٌ بَينَ الزّائِرِ وَ دَليلِ الْمُتحَفِ :

گفت و گویی میان زائر و راهنمای موزه

ماذا فی هذَا الْمُتحَفِ؟ الْآثارُ التّاريخيَّةُ لِلْحَرَمَينِ الشَّريفَين .

در این موزه چه چیزی هست؟ آثار تاریخیِ حرمین شریفین(.دو حرم شریف)

ما ذلِکَ الْعَمودُ؟ الْعَمودُ الْخَشَبيُّ لِلْكَعبَةِ .

آن ستون چیست؟ ستونِ چوبیِ کعبه.

وَ ما هذِهِ الْآثارُ؟ بابُ الْمِنبَرِ الْقَديمِ لِلْمَسجِدِ النَّبَوِيِّ؛

و این آثار چیست؟ درِ منبر قدیمیِ مسجد نبوی؛

آثارُ بِئْرِ زَمزَمَ؛ صُوَرُ الْحَرَمَينِ وَ مَقبَرَةِ الْبَقيعِ؛ وَ آثارٌ جَميلَةٌ أُخْرَى.

آثار چاه زمزم؛ عکس های دو حرم و مقبرهٔ(قبرستان)بقیع؛ و آثار زیبای دیگری.

أَشْكُرُکَ عَلَى تَوضيحاتِکَ الْمُفيدَةِ . لا شُكْرَ عَلَى الْواجِبِ.

به خاطر توضیحات سودمندتان (مفید شما) سپاسگزارم. وظیفه بود، تشکّر لازم نیست.

اَلدَّرْسُ التّاسِعُ

پیام درس درباره مسائل بهداشتی است

نُصوصٌ حَولَ الصِّحَّةِ : متن هایی دربارهٔ بهداشت

أَفضَلُ الْأَلوانِ :بَعضُ النّاسِ يَظُنّونَ بِأَنَّ الْأَلوانَ لِلتَّلوينِ أَوْ لِلرَّسْمِ أَوْ لِلتَّزيينِ فَقَط .وَلكِنْ هَل سَأَلْناأَنفُسَنا يَوماً :

«هَل يُمْكِنُ مُعالَجَةُ الْمَراضِ بِالْأَلوانِ؟ ما هوَ تأثيرُ الْأَلوانِ الْمُختَلِفَةِ؟ »

بهترین رنگ ها :برخی از مردم گمان می کنند که رنگ ها فقط(تنها)برای رنگ آمیزی یا نقّاشی کردن یا تزیین(زینت دادن) هستند .ولی آیا روزی از خودمان پرسیده ایم :آیا درمان بیماری ها با رنگ ها ممکن است؟(امکان دارد؟)تأثیر رنگ های مختلف(گوناگون)چیست؟

يَعتَقِدُ بَعضُ الْعُلَماءِ أَنَّ لِلْأَلوانِ تَأثيراً عَلَينا .إِنَّ أَحَبَّ الْأَلوانِ إِلَى الْعَينِ، الْأَلوانُ الطَّبيعيَّةُ الَّتي نُشاهِدُها حَولَنا فِي اللَّيلِ وَ النَّهارِ وَ هيَ اللَّونُ الْخضَرُ وَ اللَّونُ الْأَزرَقُ السَّماوِيُّ ثُمَّ اللَّونُ الْصفَرُ مِثلُ لَونِ بَعضِ أَوراقِ الْخَريفِ.

برخی از دانشمندان معتقدند(عقیده دارند، اعتقاد دارند، بر این باورند)که رنگ ها بر ماتأثیر دارند .قطعاً محبوب ترین رنگ ها برای چشم، رنگ های طبیعی ای است که شب و روز در اطراف(پیرامون)خودمان می بینیم که عبارت اند از :رنگ سبز و رنگ آبی آسمانی سپس رنگ زرد، مانندرنگ بعضی برگ های پاییز.

أمّا النّورُ الْأحمرُ فَنَشْعُرُ بِالتَّعَبِ عِندَما نَنظُرُ إِلَيهِ لِأَنَّهُ يُحَرِّكُ الْعصابَ .فَقانونُ الْمُرورِ يَستَخْدِمُهُ فِي الْأَماكِنِ الَّتي بِحاجَةٍ إِلَى الإِنْتِباهِ كَإِشاراتِ الْمُرورِ؛ أمّا غُرَفُ النَّومِ فَالْفضَلُ فيهَا اسْتِخدامُ الْأَلوانِ الْمُهَدِّئَةِ لِلْعصابِ كَاللَّونِ الْبَنَفسَجِيِّ.

امّا رنگ سرخ، وقتی به آن نگاه می کنیم احساس خستگی می کنیم؛ زیرا(برای اینکه)اعصاب راتحریک می کند .در نتیجه قانون راهنمایی و رانندگی در جاهایی(اماکنی)که نیاز به توجّه دارد، مانندعلامت های راهنمایی و رانندگی آن را به کار می گیرد؛ امّا اتاق های خواب بهتر است که در آن رنگ هایآرام بخش مثلِ رنگ بنفش به کار گرفته شود.

فيتامين «إ» (A)مِنْ فَوائِدِ فيتامين «إ » زيادَةُ وَزنِ الْأَطفالِ وَ هوَ مُفيدٌ لِلْعَيْنِ وَ كانَ الطَّيّارونَ فِي الْحَرْبِ الْعالَميَّةِ الثّانيَةِ يَتَناوَلونَهُ قَبْلَ ابْتِداءِ الْغاراتِ اللَّيليَّةِ وَ هذَا الْفيتامينُ مَوجودٌ فِي النَّباتاتِ وَ الْفَواكِهِ بِاللَّونِ الْأَصفَرِ كَالْمِشْمِشِ وَ الْجَزَرِ وَ قِشْرِ الْبُرتُقالِ.

ویتامین آ :از فواید(سودهای)ویتامین آ افزایش وزن کودکان است .این ویتامین برای چشم مفید(سودمند)است و خلبان ها در جنگ جهانی دوم پیش از آغاز حملات شبانه می خوردند(تناول می کردند)و این ویتامین در گیاهان و میوه های به رنگ زرد مانند زردآلو، هویج و پوست پرتقال موجود است.

فيتامينُ« سی» C :يوجَدُ هذَا الْفيتامينُ فِي الْحَليبِ الطّازَجِ وَلكِنَّهُ لا يوجَدُ فِي الْحَليبِ الْمُجَفَّفِ وَ الْأَطفالُ الَّذينَ يَتَناوَلونَهُ وَحْدَهُ، فی أكثَرِ الْأَوقاتِ يَحْدُثُ لَهُم ضَعفٌ فِي السّاقَينِ .وَ يُمكِنُ تَعويضُ هذَا النَّقصِ فِي التَّغذيَةِ بِتَناوُلِ عَصيرِ اللَّيمونِ أَوْ عَصيرِ الْبُرتُقالِ.

ویتامین ث :این ویتامین در شیر تازه وجود دارد(یافت می شود)، ولی در شیر خشک وجودندارد(یافت نمی شود)و کودکانی که تنها آن را می خورند بیشتر اوقات برایشان ناتوانی(ضعف)ساق هاپیش می آید و این کمبود(نقص)در تغذیه خوراک)با خوردن آب لیمو یا آب پرتقال جبران می شود.

اَلدَّرْسُ الْعاشِرُ

پیام درس اهمّیت امانتداری است .امانتداری فقط حفظ اشیای مادّی و دارای ارزش مالی نیست؛ حفظ یک راز و حفظیک سخن نیز یک امانت است؛ مسئولیّتی که در جامعه بر عهده می گیریم، نیز نوعی امانت است.

الْأَمانَةُ :امانت

أرادَ مُسافِرٌ تَسليمَ نُقودِهِ إِلَى شَخصٍ أمين .فَذَهَبَ إِلَى قاضي بَلَدِهِ وَ قالَ لَهُ : «إِنّي سَوفَ أُسافِرُ وَ أُريدُ تَسليمَ نُقودي عِندَكَ أَمانَةً وَ سَوفَ أَستَلِمُها مِنْكَ بَعدَ رُجوعي .» فَقالَ الْقاضي : «لا بَأْس،اِجْعَلْ نُقودَكَ فِي ذلِكَ الصُّندوقِ .» فَوَضَعَ الرَّجُلُ نُقودَهُ فِي الصُّندوقِ.

مسافری خواست پولش(پول هایش)را به شخص امانتداری بدهد .پس نزد قاضی شهرش رفت وبه او گفت :من مسافرت خواهم کرد و می خواهم پولم را نزد تو به امانت بگذارم و پس از برگشتنم از تو پس خواهم گرفت .قاضی گفت :اشکالی ندارد، پولت را در آن صندوق بگذار .و مرد(آن مرد)پولش(پول هایش)را در صندوق(آن صندوق)گذاشت.

وَ لَمّا رَجَعَ مِنَ السَّفَرِ؛ ذَهَبَ عِندَ الْقاضی وَ طَلَبَ مِنهُ الْاَمانَةَ، فَقالَ الْقاضی : «إنّی لاأعْرِفُکَ .»

و وقتی که از سفر برگشت؛ نزد قاضی رفت و امانت(آن امانت)را از او خواست(.درخواست کرد)، قاضی به او گفت :من تو را نمی شناسم

حَزِنَ الرَّجُلُ فَذَهَبَ إلَی حاکِمِ الْمَدینَةِ و شَرحَ لَهُ الْقَضیَّةَ .فَقالَ الْحاکِمُ : «سَیَأْتی القاضی إلَیَّ غَداً؛ فَادْخُلْ عَلَینا فِی الْمَجلِسِ وَ اطْلُبْ أمانَتَکَ مِنْهُ .»

مرد(آن مرد)غمگین شد(ناراحت شد)و به سوی(نزد)حاکم شهر رفت و قضیّه را برایش شرح داد .حاکم گفت :فردا قاضی نزد من خواهد آمد؛ در مجلس پیش ما بیا(بر ما وارد شو)و امانتت رااز او بخواه .

وَ فِی الْیَومِ التّالی عِندَما جاءَ الْقاضی إلَی الْحاکِمِ، قالَ لَه الْحاکِمُ : «إنّی سَوفَ أُسافِرُ إلَی الْحَجِّ فی هذَا الشَّهرِ وَ أُریدُ تَسلیمَ أُمورِ الْبِلادِ إلَیکَ لِاَنّی ما رَأَیْتُ مِنْکَ إلّا الْاَمانَةَ»

و در روز بعد وقتی که قاضی نزد حاکم آمد، حاکم به او گفت :من در همین ماه(این ماه)به حج سفر خواهم کرد و می خواهم امور(کارهای)کشور(سرزمین)را به تو تحویل دهم(بسپارم)چون من از تو جز امانتداری ندیده ام .

وَ فی هذَا الْوَقتِ دَخَلَ صاحِبُ الْاَمانَةِ وَ سَلَّمَ عَلَیهِما وَ قالَ : «أیُّهَا الْقاضی، إنَّ لی أَمانَةً عِندَکَ.وَضَعْتُ نُقودی عِندَکَ.» قالَ الْقاضی :«هذا مِفتاحُ الصُّندوقِ .اِسْتَلِمْ نُقودَکَ .»

و در این وقت صاحب امانت وارد شد و به آنها(آن دو)سلام کرد و گفت :ای قاضی، امانتی نزد تو دارم .پولم را نزد تو گذاشته ام قاضی گفت:این کلید صندوق است .پولت را تحویل بگیر

بَعدَ یَومَینِ ذَهَبَ الْقاضی عِندَ الْحاکِمِ وَ تَکَلَّمَ مَعَهُ حَولَ ذلِکَ الْمَوضوعِ .فَأَجابَ الْحاکِمُ:

پس از دو روز قاضی نزد حاکم رفت و با او دربارۀ آن موضوع صحبت کرد .حاکم جواب داد:

«أیُّهَا الْقاضی، مَا اسْتَرجَعْنا أَمانَةَ ذلِکَ الرَّجُلِ إلّا بَعدَما أَعْطَیْناکَ کُلَّ الْبِلادِ؛ فَبِأَیِّ شَیءٍنَسْتَرْجِعُ الْبِلادَ مِنْکَ؟ ! »ثُمَّ أَمَرَ بِعَزْلِهِ.

ای قاضی، امانتِ آن مرد را از تو پس نگرفتیم مگر بعد از اینکه همۀ کشور را به تو دادیم؛ باچه چیزی کشور را از تو پس بگیریم؟ « !سپس دستور به برکناری او داد»(.دستور داد او را برکنار کنند).

لا تَنْظُروا إلَی کَثْرَةِ صَلاتِهِم وَ صَومِهِم وَ کَثْرَةِ الْحَجِّ .. .وَلکِنِ انْظُروا إلَی صِدْقِ الْحَدیثِ

وَ أداءِ الْاَمانَةِ« رسولُ الله صلی اللّه وعلیه وآله».

به زیادیِ نمازشان و روزه شان و زیادیِ حج نگاه نکنید...، ولی به راستگویی و امانتداریشان نگاه کنید .